

قصه‌ای که باید باورش کرد

مریم جاهد

جریان اشغال فرانسه توسط آلمان و مشکلاتی که بین دو کشور ایجاد می‌شود، شوهرش دستگیر شده، خبر خودکشی‌اش به خانوم می‌رسد. خانوم به همراه دخترش مدتی در آلمان زندگی کرده، سپس به ایران باز می‌گردند. او هنوز به عنوان نوه فتحعلی‌شاه مقرر شده و با دخترش در خانه‌ای بزرگ در شمال شهر تهران زندگی می‌کند. پانزده سال پس از شنیدن خبر مرگ میشل، او که در زندان به سر می‌برده، باز می‌گردد و خانوم را پیدا می‌کند. او به شدت الکلی و بیمار است و زندگی‌اش دیری دوام نمی‌آورد. پس از مرگ میشل، خانوم همراه مریم به امریکا می‌رود تا مریم به تحصیل ادامه دهد. مریم در آنجا ازدواج می‌کند و صاحب دختری به نام نانا می‌شود. هنگام پیروزی انقلاب، خانوم با دختر و نوه‌اش به ایران می‌آید و سال‌های آخر عمر را در ایران به سر می‌برد. نانا نوه خانوم پس از مرگ وی به امریکا رفته، تحصیل می‌کند و در ردیف معروف‌ترین خبرنگاران بین‌المللی قرار می‌گیرد و دنیا را با گزارش‌هایش تسخیر می‌کند. مریم نیز در حادثه یازدهم سپتامبر، هنگامی که در یکی از برج‌های دوقلو در دفتر کار خود مشغول کار است، کشته می‌شود و نانا با همسر و دختری که نام خانوم را بر او گذاشته، همچنان به زندگی و کار خود ادامه می‌دهد.

*

گوشه‌هایی از تاریخ در برهه‌هایی خاص در این رمان خودنمایی می‌کند اما نه آن قدر که بتوان آن را رمانی تاریخی دانست، بلکه این سرگذشت خانوم است که در بستر این تاریخ جریان دارد و البته حوادث تاریخی نیز بر سرنوشت او تأثیر گذاشته است.

در قسمت‌هایی از داستان شاهد فرار خانواده سلطنتی هستیم که به آدسا می‌روند. خانوم که تاریخ کشور فرانسه را با راهنمایی خاله‌اش خوانده، مرتب به یاد فرار نافرجم خانواده سلطنتی لویی شانزدهم می‌افتد و وضع خانواده‌اش را با آن مقایسه می‌کند. ترس او بی‌مورد هم نیست، زیرا این گروه منفور هیچ بعید هم نبود که در جایی متوقف و کشته شوند.

در این رمان چند حادثه تاریخی مرور می‌شود. خلع محمد علی‌شاه و سپس احمد شاه از سلطنت، فروپاشی امپراتوری روسیه، انتقال حکومت به پهلوی، اشغال فرانسه توسط نازی‌ها و انقلاب اسلامی ایران.

همه این حوادث به نوعی زندگی خانوم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ابتدای داستان خانوم توسط خاله‌اش در جریان نهضت

خانوم. نوشته مسعود بهنود. ج ۱۱. تهران: نشر علم، ۱۳۸۷. ۶۴۲ ص. ۹۵۰۰۰ ریال.

رمان، سرگذشت زنی است به نام خانوم از زبان خودش. زنی که «زیر یک سنگ سیاه در وسط گورستان بزرگ تهران، گورستان امامزاده عبدالله خفته است و بر آن سنگ نوشته اند: خانوم. تولد: چهارم فروردین ۱۲۷۸. مرگ: چهارم آذر ۱۳۶۴».

خلاصه داستان

خانوم نوه دختری فتحعلی‌شاه است و تنها فرزند پدر و مادرش. دوران کودکی او مصادف است با حوادث اواخر دوران قاجار و خلع محمد علی‌شاه و احمدشاه از سلطنت. پدر وی یکی از خان‌های مستبد و عیاش است که خانوم هیچ خاطره خوشی از وی ندارد و مادرش زنی سر به راه و آرام که گرچه از شوهر و ظلم او به ستوه آمده، زندگی را با آرامش و گذشت ادامه می‌دهد. خانوم در ایام کودکی تحت تأثیر خاله کوچک خود نزهت که دختری باسواد و روشنفکر است، از مسائل مملکت و محدودیت‌های زنان آگاهی یافته، نزهت را راهنمای خود قرار داده است. در این میان که خانوم نامزد احمد میرزا ولی‌عهد است، اوضاع مملکت به هم ریخته، محمد علی‌شاه از سلطنت خلع شده و قصد فرار دارد. پدر خانوم به دنبال خواستگاری از نزهت و شنیدن جواب رد از او به خاطر انتقام گرفتن از وی، او و خانوم را مورد تجاوز قرار می‌دهد. این حادثه خودکشی نزهت را به دنبال دارد و در پی آن مادر خانوم برای این‌که او را برای همیشه از دسترس خان (پدر خانوم) دور بدارد او را به خانواده سلطنتی می‌سپارد که با خود به آدسا ببرند و ملکه ایران حفاظت از او را به عهده می‌گیرد. خانوم طی سال‌های متمادی خارج از ایران در آدسا یا بادکوبه تحت حمایت این خانواده زندگی می‌کند و سرانجام در بادکوبه به همسری شاهزاده‌ای ترک به نام سعید پاشا در می‌آید. اما این شاهزاده که علاقه‌ای به خانوم ندارد در مقابل اعتماد او، تمام اموالش را گرفته و تنها و سرگردان در فرانسه رهاش می‌کند. از این پس خانوم خود سرنوشتش را به دست می‌گیرد و پس از طی مراحل، دوباره با خانواده سلطنتی همراه می‌شود. سرانجام خانوم با فردی آلمانی به نام میشل ازدواج می‌کند و صاحب دختری به نام مریم می‌شود اما خوشبختی او دیری نمی‌پاید زیرا در

مشروطیت قرار می‌گیرد. این خاله، دختر فتحعلی‌شاه از یک زن گرجی است. او معلم سرخانه داشته و زبان خارجی می‌داند. با این‌که سیزده سال بیشتر ندارد به درکی رسیده که نمی‌تواند زندگی زن‌های درباری را تحمل کند. او بر خلاف زن‌های آن روزگار، کتاب می‌خواند، پیانو می‌نوازد، از سیاست سر در می‌آورد و اهل لودگی و مسخرگی نیست و اوقاتش را به بطالت نمی‌گذراند:

«با حضور نزهت اهل خانه لودگی و وقت‌گذرانی را از یاد می‌بردند. فقط من نبودم که عروسک‌هایم را یکی یکی به بچه‌های خاله خانوم بخشیدم، شبچره‌های پنجدری هم که مجلس زنانه‌ای بود و انور الملوک با آوازش و لاله و رعنا دو رقاصه حرم آن را با رقص و آوازهای رو حوضی خود گرم می‌کردند از رونق افتاد، به جایش نزهت بر ایمن کتاب می‌خواند. داستان‌های مادام چترلی، هاملت، اوتلوسیه» (ص ۴۹)

همین دختر است که جلوی محمد علی‌شاه که دایی اوست می‌ایستد و حرف از مشروطه خواهی می‌زند و می‌گوید:

«من چند تایی از شبنامه‌ها را خوانده‌ام، روزنامه‌های فرنگ را هم دیده‌ام در آن‌جا جز اشاره به حق الناس و رد ظلم چیزی نبود. همه افراد تحصیلکرده و مؤمن هم معتقدند که مملکت ما نباید این‌همه فقیر و پریشان باشد و علت‌العلل همه این‌ها ظلمی است که به رعیت می‌شود و دادخواهی ندارند. حق نیست حالا که به مجلس شورا امید بسته‌اند ناامید شوند.» (ص ۶۴)

طرح داستان

داستان به طور کلی طرح منسجمی دارد. گره داستان به موقع ایجاد شده و حالت تعلیق و هول و ولا در سراسر داستان خواننده را به دنبال خود می‌کشاند. گاهی اوقات حوادث داستان با خواب‌هایی که خانوم می‌بیند ارتباط پیدا می‌کند. در یکی از نقاط عطف داستان، خانوم خواب می‌بیند او و نزهت در حوض بزرگی افتاده‌اند و مار سیاهی آن‌ها را دنبال می‌کند. مادر با تیر مار را می‌کشد اما او باز هم زنده می‌شود و آن‌ها را دنبال می‌کند. این کابوس خواننده را مجاب می‌سازد که خانوم هیچ‌گاه از دست پدرش در امان نخواهد بود و گرچه به او دست نمی‌یابد، اما سایه‌اش بر زندگی او سنگینی می‌کند. حوادث زیادی در این داستان اتفاق می‌افتد که برخی کلی و تاریخی است و برخی تنها به شخصیت‌های داستان مربوط می‌شود. اولین و مهمترین حادثه زندگی خانوم در ارتباط با پدر اوست که تمام زندگی‌اش او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نقطه ابهام رمان که تا آخر لاینحل باقی می‌ماند، نزهت سلاح در دست ایستاده است و آماده شلیک به خان که قصد تجاوز به دخترش را دارد. خانوم که با اشاره نزهت از معرکه فرار می‌کند صدای شلیک دو تیر پیاپی را می‌شنود. سپس در صحنه‌ای دیگر خان را که حالا دیو نامیده می‌شود، زنده می‌بینیم و نزهت و خانوم بیمار و معوم در بستر افتاده‌اند، بدون این‌که بدانیم بر سر خانوم چه آمده است. در طول داستان، شخصیت‌های مختلف اشاره به تجاوز به او توسط پدرش می‌کنند، اما خود او این‌گره را باز نمی‌کند که در آن شب بر او و نزهت چه گذشت و خان چه‌طور زنده ماند.

کشمکش

کشمکش عنصر مهمی در این داستان به شمار می‌رود و طرح، تحت تأثیر آن قرار دارد. حوادث متعدد داستان در ارتباط با کشمکش شخصیت‌ها با یکدیگر به وجود می‌آیند. کشمکش‌ها گاه عینی است مثل جدال‌های سیاسی مردم با حکومت‌ها که موجب کشته‌شدن بسیاری از مردم می‌شود. همچنین کشمکش بین پدر و مادر خانوم و جدال لفظی نزهت مقابل زنان دیگر؛ و گاه عاطفی و اخلاقی است که این نوع بیشتر داستان را قبضه کرده است. بیشترین کشمکش‌ها در جدال ذهنی خانوم با خان و سعید پاشا ایجاد می‌شود. این هر دو تا پایان عمر بر ذهن و فکر خانوم غلبه دارند و او را درگیر می‌کنند. حتی کابوس‌های خانوم پر از جدال‌هایی است که آینده‌او را ترسیم می‌کند و مسیر داستان را نشان می‌دهد، مانند کابوسی که در شب عروسی با سعید پاشا می‌بیند و نشان می‌دهد که او هنوز خوشبختی را نیافته است:

«ساعتی بعد، شاید وقتی دوباره از خواب جستم، در مغاک تنگی بودم و یکی شلاقم می‌زد. از درد به خود می‌پیچیدم و چشمانم کور بود. چیزی نمی‌دیدم جز کوری خود را که در یک زیرزمین مرطوب کز کرده بودم و درد می‌کشیدم.» (ص ۳۶۴)

جدال درونی‌ای که خانوم با خاطرات گذشته دارد و کشمکش او با زندگی و زنده ماندن و مقاومت در برابر مشکلات مهم‌ترین درونمایه‌ای است که می‌توان هدف اصلی نویسنده را در آن دید. چنان‌که می‌دانیم «درونمایه فکر اصلی و مسلط هر اثری است. خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. به بیانی دیگر، درونمایه را به عنوان فکر و اندیشه حاکمی تعریف کرده‌اند که نویسنده در داستان اعمال می‌کند. به همین جهت است که می‌گویند درونمایه هر اثری جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد.» (جمال میرصادقی، عناصر داستان، ص ۴۲)

در این‌جا نیز هدف نویسنده توصیف جدال انسانی است که با وجود زن بودن در جامعه‌ای عقب مانده، از بسیاری مردها عاقلانه‌تر زیسته و شجاعانه‌تر بر مشکلات غلبه کرده است.

زاویه دید

زاویه دید رمان در قسمت غالب آن از نوع اول شخص است. داستان در ابتدا و انتها از زبان راوی دانای کل روایت می‌شود، با وجود این ابهاماتی در این دو بخش وجود دارد که راوی درصدد رفع آن بر نمی‌آید. در ابتدای رمان مریم در زندان است بدون این‌که علت آن را بدانیم. حتی اشاره‌ای به نوع جرم او و هم‌بندانش نمی‌شود. در آخر رمان نیز از بازگشت خانوم به ایران هم‌زمان با وقوع انقلاب اسلامی همراه با مریم و ناناز یاد می‌شود بدون این‌که از شوهر مریم حرفی به میان آید.

نوع زاویه دید در خاطره‌گویی خانوم موجب شده همه وقایع از دید زنی که از مردها متنفر است روایت شود و در واقع نویسنده با انتخاب این دریچه توانسته به خوبی عقاید خود را از زبان این زن

بیان کند.

زمان و مکان

در این رمان مکان‌ها عموماً مشخص و توصیف‌پذیرند. داستان در مکان‌های متعدد اتفاق می‌افتد که برای خواننده مشخص است، اما زمان دقیق در این رمان جایگاهی ندارد و ما سن و سال شخصیت‌ها را نمی‌دانیم. زمان به سرعت می‌گذرد و اشاره‌ی دقیق به گذشت سال و ماه وجود ندارد و از این‌رو خواننده گاه سردرگم می‌شود.

شخصیت‌پردازی

مهمترین عنصر رمان که باید بیش از عناصر دیگر روی آن بحث شود شخصیت‌پردازی است. نویسنده با بازسازی شخصیت‌های تاریخی تا حدود زیادی دیدگاه خود را در شخصیت آن‌ها دخالت داده است. چنان‌که گفته شد با روایت داستان از دید یکی از شخصیت‌های زن، نویسنده این امکان را به دست آورده تا خوبی‌های زنان را بزرگنمایی کرده، در عوض مردان را در قالب دیوی وحشتناک معرفی کند. نویسنده شخصیت‌ها را با گفتار و کردار خود آن‌ها نشان داده و از توصیف مستقیم اجتناب کرده است.

آن‌چه در این رمان بیشتر به چشم می‌خورد، دید زن‌محور نویسنده است. هیچ‌کدام از شخصیت‌های زن رمان تحت تکفل مردی نیستند که آنان را سرپرستی کند یا خرچشان را بدهد. از طرفی می‌بینیم که هیچ نوزاد پسری به دنیا نمی‌آید؛ حتی پسری که خانوم در شکم دارد پیش از تولد می‌میرد. مادر خانوم هم پیش از تولد او پسری به دنیا آورده که دو ماه بعد مرده است. ابتدا و انتهای رمان در تسخیر زنان است؛ ابتدا مریم را داریم و دوستانش را در زندان و در سرتاسر رمان خانوم، ملکه و دوستی که به خانوم کمک می‌کند و سرانجام نانا که دنیا را با گزارش‌هایش تسخیر کرده است.

نویسنده از ابتدا سعی می‌کند تفکر غالب زن ستیز آن دوران را به نوعی مطرح کند که مخالفت خود را نیز با آن نشان دهد. او با قرار دادن جملاتی بر زبان خانوم ذهن خواننده را به سوی مسائلی که در آن زمان زنان با آن درگیر بودند سوق می‌دهد: «در آن بچگی جمله‌ای که مادرم و دایه و دیگران می‌گفتند برایم بی‌معنی بود. نمی‌دانستم چرا این کارها برای یک دختر قبیح است. میل مودی و آزاردهنده‌ای در وجودم بود که بازی‌هایی را بکنم که همگی معتقد بودند فقط و فقط مخصوص پسرهاست.» (ص ۲۶)

حرف‌های نزهت که زیربنای فکری خانوم و آینده‌ی او را می‌سازد نشان از دید باز نویسنده نسبت به دنیای زنانه دارد که تفاوتی فاحش با نگرش مردسالار آن دوران دارد. نویسنده با جانبداری از زنان خودساخته قهرمان از زندگی خشک و بی‌روح اندرونی انتقاد کرده و زنانی را که تنها در فکر خود آرایی و جلب توجه مردان‌اند از داستان دور نگه می‌دارد و جز وصف اندکی از آنان ندارد.

شخصیت‌پردازی زنان

قهرمان اصلی رمان خانوم است که در مقابل دو ضد قهرمان – پدر و

سعید پاشا – قرار دارد. خانوم در ابتدا توسط مریم که در زندان به سر می‌برد به عنوان زنی استثنایی معرفی می‌شود و سپس خانوم با نقل خاطرات زندگی خود همه چیز را درباره‌ی خود بیان می‌کند و نویسنده به طور مستقیم در معرفی او دخالتی نمی‌کند. اما اگر بپذیریم که «داستان تصویری است عینی از چشم‌انداز و برداشت نویسنده از زندگی و هر نویسنده فکر و اندیشه‌ی معینی درباره‌ی زندگی دارد یا نحوه‌ی برخوردش با زندگی فلسفه‌ی زندگی او را مجسم می‌کند.» (همان، ص ۱۷) آن‌وقت باید بگوییم که نویسنده خانوم را فراتر از آن چیزی که هست می‌ستاید؛ در حالی که خانوم از نظرگاهی دیگر اشتباهات غیر قابل توجیهی نیز داشته که نویسنده آن‌ها را به حسن تعبیر کرده است.

از دید نویسنده، خانوم زنی روشن بین، بلند نظر و دور اندیش است که با پس زدن مادیات، راه خود را به زندگی‌ای که دوست دارد باز می‌کند و خود را از تعلق به مادیات و تلاش برای به دست آوردن اموال دنیوی دور نگه می‌دارد. شاید اگر نویسنده عینک خوشبینی را از چشم بر می‌داشت و همانند دیگر مردان می‌نگریست، این زن را موجودی بی‌عرضه معرفی می‌کرد که با ندانم کاری‌هایش همه چیز خود را از دست داده و با پشت پا زدن به بخت خود، سرنوشتش را تغییر داده و به این دلیل زندگی سختی را تجربه کرده است.

خانوم کلاً دختری است که هیچ‌گاه خود برای زندگی‌اش تصمیمی ندارد و همیشه تحت تأثیر دیگران است. او در کودکی نامزد ولی‌عهد است بدون اینکه از خود اختیاری داشته باشد و در دیدار یا دوری از نامزدش اظهار نظری نکند. سال‌ها در وضعیت تعلیق باقی می‌ماند تا سرانجام خود با راهنمایی ملکه، با درک وضعیت احمد میرزا، این نامزدی را به هم می‌زند. از طرفی، پس از آگاهی از بلایی که سعیدپاشا بر سرش آورده، درصدد شکایت جدی و پیگیری بر نمی‌آید، در عوض خود را در دیری پنهان می‌کند تا همه چیز را از یاد ببرد. او حتی زمانی که خبر خودکشی شوهرش را می‌شنود به سراغ پس‌انداز قابل توجهی که وی در یکی از بانک‌ها داشته نمی‌رود و با این‌که دچار مشکل مالی است اصلاً به یاد آن پول نمی‌افتد، تا پس از سال‌های طولانی و بازگشت میشل، آن پول زنده می‌شود. در این موارد خانوم دختری احمق می‌نماید که دارد از خودش و از هر چه که او را به دنیا پیوند می‌دهد فرار می‌کند. گاه برای فرار از مشکلات پنهان می‌شود و گاه با فرار از آن‌چه می‌تواند زندگی راحت تری برایش فراهم کند، از سختی‌ها استقبال می‌کند. شاید بتوان این رفتار او را تحت تأثیر نزهت و مادرش دانست. او در خاطرات کودکی به مواردی اشاره می‌کند که مادر در مقابل پدر سکوت اختیار کرده و به هیچ کار او اعتراضی نداشته است:

«از همان کودکی از پدر بدم می‌آمد. می‌فهمیدم که مادر را آزار می‌دهد. شنیده بودم که هزینه‌ی باخت‌های بزرگش را در قمار از فروش طلا و جواهرات و املاک مادر می‌پردازد.» (ص ۳۵)

نزهت نیز با این‌که مخالف سرسخت مردها و زندگی تحت حمایت آن‌هاست نوعی شیوه‌ی منحصر به فرد دارد و با دادن باج به پدر خانوم آزادی خود و دیگران را طلب می‌کند. چنان‌که زمانی که می‌فهمد خواهرش، یعنی مادر خانوم، علاقه‌ای به شوهرش ندارد و از

تجدید فراش او ناراحت نیست تصمیم می‌گیرد با فراهم کردن آسایش آن مرد، خانواده خود را به آرامش برساند. بنابراین باغی که متعلق به خود اوست به خان می‌بخشد تا برود با همسر دومش خوش باشد و مزاحم آن‌ها نشود. به این ترتیب می‌بینیم که خانوم دقیقاً همان کارها را در زندگی خود دنبال می‌کند و همان‌طور که نزهت از باج دهی خود نتیجه نگرفت، او هم هیچ‌گاه از سر سعید پاشا و پدرش خلاصی ندارد. نکته دیگر در شخصیت خانوم، زودباوری و خوشبینی اوست در اعتمادی که به سعید پاشا دارد. او طی سه سال نامزدی با سعید پاشا متوجه رفتار نامتعارف او می‌شود اما همیشه آن‌را طور دیگری تعبیر می‌کند و به او شک نمی‌برد:

«باور نداشتم که او به زن‌ها بهایی نمی‌دهد و من را قابل آن نمی‌داند که درباره موضوع های جدی حرف بزند و خوشحالم کند.» (ص ۳۰۸)

شخصیت مهم دیگر داستان که نقشی کوتاه ولی تأثیرگذار دارد، نزهت است. تصویری که خانوم از نزهت به دست می‌دهد چنین است:

«نزهت لحظه‌ای را بر خلاف دیگر زن‌ها و دخترهای فامیل که می‌شناختم به بطالت نمی‌گذراند و حاضر نبود در پیج پیج های زنانه و بیجگانه حاضر شود.» (ص ۵۴)

نزهت دختری استثنایی است که نظیرش در آن عصر کمتر پیدا می‌شود. حرف‌هایی که او می‌زند در نظر مردم آن زمان آن قدر عجیب است که از شنیدنش ابا دارند. این دختر سیزده ساله در مقابل خواستگاران طوری حرف می‌زند که خودشان می‌فهمند این لقمه باب دهانشان نیست و منصرف می‌شوند. به این ترتیب او با حسن تدبیر خود ازدواج‌اش را به تعویق می‌اندازد. او جزو معدود زنانی است که نمی‌خواهند تسلیم جریان عادی و رایج زندگی شوند و در این مورد داد سخن می‌دهد: «زندگی ما نباید این‌طور باشد که مادرانمان بوده و هستند. آن‌ها خودشان پذیرفتند ولی ما نباید بپذیریم ... ما حق انتخاب داریم و خودمان سرنوشت خود را می‌سازیم. مقهور هیچ‌کس نیستیم. ما اسباب خانه و درشکه نیستیم که ما را عوض کنند.» (ص ۵۶)

اما او با همه اعتماد به نفسش نمی‌تواند بر سرنوشت خود حاکم باشد و در اوان جوانی چنان‌که پیشتر گفته شد، خودکشی می‌کند. در حالی که با تعاریفی که در طول داستان از او داریم انتظار می‌رود او زنده بماند، مقاومت کند و در فکر انتقام باشد. اما او همچون دختری معمولی عمل می‌کند و در این مورد تفاوتی با سایر زن‌ها ندارد.

نویسنده ملکه ایران را هم در ردیف این زن‌های مقتدر قرار داده است و او را شخصیتی متین و با درایت تصویر کرده است. او در مقطع مهم زندگی خانوم سرپرستی او را به عهده گرفته و نقش مهمی در زندگی او داشته است. این زن تا آخر عمر عهد خود را نگه می‌دارد و خانوم را چون فرزند خودش می‌داند و پس از ازدواج او هم حمایتش می‌کند واز پول‌هایی که از دوران حکومت محمدعلی‌شاه مانده و مقرری‌ای که دارد اطرافیان خود را سامان می‌دهد و چیزهایی هم به خانوم می‌بخشد و به عنوان نواده فتحعلی‌شاه برایش مقرری در نظر

می‌گیرد. نویسنده در این میان هیچ‌گاه لب به سخن نمی‌گشاید و از این ثروت باد آورده که آن‌ها از این سرزمین بردند تا پس از نیم قرن هنوز از آن استفاده کنند حرفی به میان نمی‌آورد. او قضاوت نمی‌کند که اگر این ثروت نبود، باز هم ملکه آن قدر با درایت، مهربان، محکم و نمونه بود؟ البته ناگفته نماند که ملکه نسبت به محمد علی‌شاه و سایر مردان داستان که ثروت قابل توجهی دارند بسیار عاقلانه‌تر عمل کرده و درایت خود را در حفظ و گسترش اموال نشان داده است.

مادر خانوم نیز با وجود این که زنی بی‌دست و پا و مقهور است و همیشه می‌گوید: «زن بدبخت خلق شده، حتی اگر دختر پادشاه باشد. از من گذشت، ولی شماها چه‌طور می‌توانید از بدبختی تان جلوگیری کنید.» (ص ۵۶) با این حال همین آدم وقتی تصمیم می‌گیرد خانوم را از دست پدرش دور نگه دارد بهترین تصمیم را می‌گیرد و او را به دست تنها افرادی که می‌توانند دختر را در امان نگه دارند می‌سپارد و خطر تبعاتی را که سرانجام موجب قتل او به دست شوهر می‌شود می‌پذیرد. تنها زنی که در این داستان تصویر بدی از او داریم، عنایت‌السلطنه است که شبیه زن‌های آن دوره نیست، رفتاری مردانه دارد و زنی هرزه است. او خواهر دایه احمد شاه است و به اُسا می‌آید تا خانوم را برای ازدواج با احمد شاه آماده کند. او با پدر خانوم ارتباط داشته و از تمام ماجراهایی که بر خانوم گذشته اطلاع دارد و با سوءاستفاده از موقعیتش او را عذاب می‌دهد. حضور او در صفحاتی از کتاب فضای بدی را به وجود می‌آورد. خانوم درباره او می‌گوید:

«پیش از آن نمی‌دانستم چقدر می‌توانم بد و سخت باشم. نمی‌دانستم بعضی‌ها هستند که در بیرون کشیدن لایه‌های بد وجود آدم تا این حد هنرمندند. چنان‌که نمی‌دانستم بعضی از این‌که در نظر دیگران نفرت‌انگیز باشند چه لذتی می‌برند.» (ص ۲۲۵)

شخصیت‌پردازی مردان

از شخصیت‌های مرد داستان آن‌ها که نقش مهمی دارند همه یا دیوند یا مستبد. مرد خوب در این رمان وجود ندارد. بهترینش میشل است که او هم آخر کار الکلی و بیمار است. مردی که بتوانیم او را قهرمان شکست‌ناپذیر بدانیم وجود ندارد. ضدقهرمان‌ها پدر خانوم و سعید پاشا هستند که بیشترین و بدترین نقش را در زندگی او دارند و در واقع شالوده سرنوشت او و حوادث کتاب را می‌سازند.

اولین مردی که راوی از او سخن به میان می‌آورد شاه بابا است. وی شخصی مریض و بی‌حال و از احوال مملکت بی‌خبر است. آدم‌بزرگ‌ها را جدی نمی‌گیرد و در هنگامی که مملکت در آستانه انقلاب قرار دارد، او در حیات کاخ به بازی با بچه‌ها مشغول است. از این روست که خانوم در عالم بچگی او را دوست دارد و همبازی خود می‌داند.

محمد علی‌شاه جانشین شاه بابا، مردی مستبد است که مشروطه‌خواهان را به گلوله می‌بندد تا موقعیت خود را حفظ کند و حتی پس از آن‌که به اُسا فرار می‌کند باز هم برای بازگرداندن تاج و تخت تلاش می‌کند. در این زمان که دخترش به این کار او معترض است و می‌خواهد که اجازه دهد همان احمدشاه حکومت کند، ملکه

